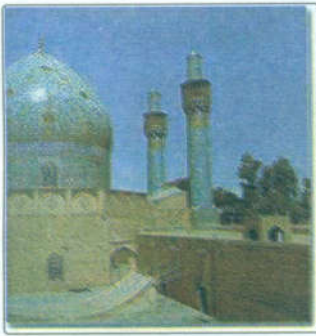




بنای عظیم مسجد چهارباغ بر روی مرداب



حمامی که فقط با حرارت یک شمع همیشه گرم بود



تقسیم آب زاینده رود از ابتکارات شیخ بهایی است



مرکز بزرگ علما

حمیده رضایی

هرگز به تملق و چاپلوسی شاهان نپرداخت. او دربارها را اسلامی می‌خواست نه اسلام را دریاری، او دیانت را دستورالعمل سلطنت می‌دانست نه سلطنت را حاکم مطلق دین و دنیای مردم.

بزرگ مرد کوچک

همین که به دروازه قزوین رسیدند، متوجه جمعیت انبوهی شدند که برای استقبالشان آمده بود.

شیخ زین الدین علی منشار، عالم بزرگ شهر، پیشاپیش جمعیت جلو آمد و به روی شیخ عزالدین، آغوش گشود و هر دو به یاد شیخ زین الدین عاملی که مظلومانه شهید شده بود، گریستند. همان وقت نگاه شیخ منشار به محمد افتاد، شیخ دست بر شانه جوان گذاشته و شروع به صحبت کرد:

«رنج سفر را چگونه تحمل کردی، فرزند؟»

محمد پاسخ داد: قَلَمًا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ أَتِنَا غَدَامًا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا شیخ با بهتی همراه رضایت گفت: آری رنج سفر برای نوجوانان سنگین است. محمد برای اینکه لفظ تعب مفهوم خستگی و ملال و ناراحتی را تداعی نکند ادامه داد:

«سفر وقتی با هجرت معنا گرفت، هیچ رنج و تعبی آن را ملال آور نمی‌کند. و بار دیگر آیه‌ای از آیات قرآن به کلام خود اضافه کرد.

شیخ منشار که از این همه ذکاوت و استعداد به شوق آمده بود رو به شیخ عزالدین گفت: گویی با عالمی بزرگ آشنا شدیم!

شیطان کند. شیخ در این کتاب نظریات اجتماعی اخلاقی مفیدی را به زبان گریه و موش آورده است.

ریاضیات را از کودکی آموخته بود و بعدها شروع به تألیف کتاب‌هایی در این زمینه کرد و از جمله آنهاست: خلاصه الحساب، بحر الحساب، جبر و مقابله و...

مباحثی مثل تعبیر خواب، هیپنوتیسم و جفر، علم عدد و حروف از علوم غریبه‌اند و شیخ در بخشی از این علوم مثل جفر جامع، جفر ابیض، رمل و تقال مهارت تام داشت.

علم هیأت از قضا، کرات آسمانی و ثوابت و سیارات می‌گوید. شیخ، اطلاع فراوانی از این علم داشت و بیش از چهارده کتاب و جزوه درباره این دانش نوشته بود که برخی از آنان عبارتند از: صحیفه اسطرلاب، ملخص فی الهیئه، رساله تضاریر الارض و...

شاید کمتر نخبه و فرزانه‌ای در دوران باشد که خوشه‌چین خرمن پرفیض او نباشد، از جمله مهم‌ترین آنان عبارتند از: ملاصدرا، شیرازی، ملا محسن فیض کاشانی، فیاض لاهیجی، نظام الدین حسین ساوجی، سیدحسین کرکی، سید ماجد بحرانی، فاضل جواد بقدادی، ملا محمدتقی مجلسی و...

حبل المتین، شرح من لایحضره الفقیه، حاشیه من لایحضره الفقیه، اربعین و... از جمله وظایف عالمان دین، آموزش احکام فقهی به زبان روان و ساده به عموم مردم است. شیخ بهاء الدین خود فقهی بزرگ بود و برای رشد اطلاعات دینی و فرهنگ مذهبی مردم کوشش‌های فراوانی داشت. او برای گسترش علم فقه، ۱۹ کتاب و رساله در سطوح مختلف نوشت که از جمله آنهاست:

جامع عباسی، حبل المتین، رساله فی الفقه و...

شیخ، دانش و هنر را در خدمت آرمان‌های مکتبی و ایمان مذهبی گرفته بود و نمونه تخصص مکتبی و هنر متعهد بود. شعر و شاعری را به دو زبان عربی و فارسی دنبال می‌کرد و مثنوی‌های اخلاقی و عرفانی «نان و پنیر»، «تان و حلاو» و «شیر و شکر» را پدید آورد.

هنر معماری‌اش یادگارهای زیادی دارد که در تاریخ اصفهان و ایران بلکه جهان پرآوازه است. حمام معروف شیخ بهائی، کاریز نجف‌آباد اصفهان، قنات زرین کمر و...

قصه‌گویی‌اش در کتاب شیرین «پند اهل دانش و هوش به زبان گریه و موش» جلوه کرده است که گفتگویی است میان موش و گریه، موش، نفس اماره است که با مکر و حيله می‌خواهد از دست عقل خلاص شود و پیروی

چهارشنبه، سوم ماه ذی‌الحجه بود و آفتاب کم‌کم داشت غروب می‌کرد که خورشیدی کوچک در خانه‌ای از خانه‌های روستای «جبع» سرزمین «جبل‌العامل» که همان لبنان امروز است، طلوع کرد و پدر به‌خاطر علاقه فراوانی که به پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ داشت، نام نوزاد را محمد گذاشت.

پدرش «شیخ عزالدین حسین» که دانشمندی بزرگ بود، به دلیل فشارهای سیاسی پادشاهان عثمانی مجبور به ترک شهر و دیار خود و هجرت به ایران شد تا بتواند آزادانه به وظایف دینی و اجتماعی خود عمل کرده و آئین تشیع را تبلیغ کند. محمد که هفت سال بیش تر نداشته و در آغاز تحصیل بود هم در این سفر پدر را همراهی کرد.

از کودکی مأنوس یا قرآن بود و بعدها علم تفسیر قرآن را نیز آموخت اما آن را در سینه محدود نکرد و با خود به گور نبرد، بلکه از راه تدریس و نگارش به نشر و گسترش این علم پرداخت. برخی از کتب تفسیر این عالم که اکثراً به زبان عربی است به شرح زیر می‌باشد: عروه الوثقی، عین‌الحیاه، شرح تفسیر بیضاوی و...

در علم حدیث اطلاعاتی گسترده داشت و در نشر و آموزش حدیث و دفاع از افکار و اندیشه‌های معصومین ﷺ کوشا بود. از جمله کتاب‌های حدیثی او عبارتند از:



تا کی به تمنای وصال تو یگانه
اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه



تصویر نقاشی شده شیخ بهایی (سمت راست)
و حکیم ابوالقاسم میرفندرسکی

موش، برادر گربه

حکایتی از مطلع موش و گربه شیخ بهایی*

آورده‌اند که موش پرهوشی از گوشه‌ای توشه تمتع^۱ کرده؛ ناگاه گربه‌ای در کلیه او درآمد، موش را دست و پا به هم برآمد و در زیر چشم نگاهی می‌کرد و از سوز سینه آهی می‌کشید.

گربه برآشفته و گفت: «ای دزد نابکار از برای چه آه کشیدی و از من چه دیدی که سلام نکردی؟»

موش در جواب گفت: ای شهریار عالی‌مقدار هرگز کسی شنیده و دیده باشد که در حالت نزول ملک‌الموت کسی بر او سلام کرده باشد؟

از این جواب، گربه بسیار آزرده خاطر شد و گفت: ای نابکار، کجا از من ستمی به تو رسیده و کجا از من به تو آزاری واقع شده که از این قبیل سخنان، جواب می‌گویی؟ سلام کردن در کتاب‌ها نوشته شده، سنت^۲ است و جواب سلام واجب است. پس اگر تو سلام کنی، امر سنتی به جا آورده باشی و مرا متعهد امر واجبی کرده‌ای، دیگر آنکه سبقت در سلام، ثواب عظیم دارد، و خواستم که ثواب جهت تو حاصل شود. پس در این باب مرا نفعی نمی‌باشد و ضرری هم واقع نمی‌شود.

موش در جواب گفت: ای بزرگوار، به نمک دیرینه قسم که بسیار حرف‌ها را به خاطر می‌رسد، اما جرأت بیان او را ندارم. چرا که در این وقت که نظرم بر جمال مردانه شما افتاد، بینایی چشم و شنوایی گوش و گویایی زبان و قوت و رفتار به کلی از من منقطع شد. پس هرگاه استطاعت بر گفتن و شنیدن نباشد و شما امر کنید، البته مالا یطاق^۳ خواهد بود.

پس گربه گفت: ای موش به دلیل آیه «انما المؤمنون اخوه»^۴ خواستم از راه برادری با تو سلوک مسلوک دارم.^۵

موش گفت: مکرر عرض کردم که شوکت و عظمت بزرگان، باعث ترس و هول زیردستان است.

گربه گفت که دغدغه به خاطر راه مده، و آنچه به خاطر می‌رسد بگو!

موش گفت: آیه «انما المؤمنون اخوه» صحیح است، اما کسی انما المؤمنون اخوه جبراً و قهراً^۶ نشنیده. برادری بر دو قسم است: یکی برادری حقیقی و یکی برادری طریقی...

پی‌نوشت‌ها

۱. تهیه ۲. مستحب ۳. فراتر از طلاق و توان
۴. رفتار کنم ۵. از روی اجبار و زور

اسب سید بزرگوار (میرداماد) به‌خاطر این است که کسی بر آن سوار شده که کوه‌های استوار هم از حمل علم و ایمان و اندیشه گران وی ناتوان‌اند.^۷ شاه‌عباس وقتی این احترام متقابل بین دو عالم زمان خود را دید، از اسب پیاده شده و سجده شکر به‌جا آورد.

شنیدید چه گفت؟!

۷۷ بهار از عمرش می‌گذشت. همراه گروهی از شاگردان برجسته از جمله ملا محمدتقی مجلسی برای زیارت اهل قبور وارد قبرستان شد، برای مردگان دعا کرد و فاتحه خواند. ناگاه روبه یاران گفت: «شنیدید چه گفت؟» در جواب گفتند: «خیر، ما چیزی نشنیدیم.» شیخ حالش دگرگون شد و پس از این ماجرا همیشه در حال نیایش و مناجات و گریه بود. بعدها وقتی برخی شاگردان با اصرار از او پرسیدند آن روز چه شنیدی، فرمود: «به من گفتند آماده مرگ باشم.» درست شش ماه بعد از این حادثه در تاریخ ۱۲ شوال ۱۰۳۰ و یا ۱۰۳۱ هجری قمری بود که روح پاکش به جهان دیگر شتافت و شاگرد بزرگوارش، ملا محمدتقی مجلسی بر او نماز خواند و بیش از پنجاه هزار نفر از مردم با ایمان اصفهان و حومه در نماز او شرکت کردند. پیکر او را در مشهد مقدس و در خانه قدیمی خودش که نزدیک حرم مقدس حضرت امام رضا^۸ بود، دفن کردند.

اکنون قبر این عالم بزرگ بین مسجد گوهرشاد و صحن آزادی و صحن امام خمینی^۹ می‌باشد.

با نگاهی آزاد به

دیدار با ابرار (۲) محمود مهدی پور.

شیخ بهایی در آینه عشق، اسدالله بقایی

کجا شنیده‌اید؟ قاضی، جریان خواب خود را گفت و شیخ بهایی شروع به گریه کرد. شیخ، نسخه اصلی کتاب را به قاضی معزالدین محمد داد و قاضی هم نسخه دوم آن را از رویش نوشت.

هر دو از مشاوران عالی‌رتبه شاه عباس بودند و در سفرهای سیاسی- مذهبی شاه را همراهی می‌کردند و گاه بر سر مسائل علمی با هم اختلاف پیدا می‌کردند. میرداماد تنومند و قوی هیكل بود ولی شیخ بهایی لاغر و سبک وزن. آن روز هم همراه اردوی مخصوص شاه به نواحی اطراف شهر می‌رفتند.

شاه‌عباس که می‌خواست روابط قلبی این دو را آزمایش کند، نزدیک میرداماد که عقب اردو بود رفت و گفت: «سید بزرگوار! ملاحظه بفرمائید، این شیخ (شیخ بهایی) چگونه با اسب، بازی می‌کند و با وقار و آرامش راه نمی‌رود. از حضرت عالی یاد نمی‌گیرد که با متانت و ادب و احترام حرکت کند.»

میرداماد پاسخ داد: «خیر، مسأله این نیست. اسب شیخ بهاء‌الدین از شور و شوق اینکه شخصی مثل این عالم بزرگوار بر او سوار شده، چنین به تکاپو افتاده است.» شاه بهت‌زده افسار اسب را کشید و حرکت خود را تند کرد تا به شیخ بهایی برسد. به او که رسید کم‌کم سر صحبت را باز کرد و گفت: جناب شیخ توجه دارید، این هیكل بزرگ میرداماد چه بلایی به سر حیوان بیچاره آورده، عالم باید همانند حضرت عالی اهل ریاضت و کم‌خرج و سبک‌وزن باشد» شیخ بهایی در پاسخ گفت: «نه، موضوع چیز دیگری است که لازم است شاه بدان توجه داشته باشد. خستگی

محمد سر به زیر انداخت و در جواب التفات شیخ گفت: علم جزء ذات خداوند است و ما هرچه تمسک می‌جویم غرض است.

شیخ مشتاق‌تر از پیش به او نگاه کرد و پاسخ داد: خبر شهادت شیخ بزرگوار، زین‌الدین عاملی ما را مایوس کرده بود اما اینک دانشمندی جوان از ناحیه جبل عامل هجرت نموده و در میان ماست! و محمد بار دیگر با تواضع چنین پاسخ داد که:

– خدا را سیاس می‌گوییم که گرچه شهید ثانی را در میان نداریم اما جامعه علوم اسلامی، زین‌الدین عاملی دیگری (زین‌الدین علی منشار) را در نگین دارد.

● پس آنگاه که از آن مکان بگذشتند موسی به آن جوان گفت غذای چاشت ما را بیاور که ما در این سفر رنج بسیار دیدیم. (کشف، ۶۱)

رویای صادق

از عالمان و بزرگترین قاضیان اصفهان بود. شبی یکی از امامان معصوم^{۱۰} را به خواب دید که به او فرمود: «تسخه‌ای از کتاب مفتاح‌الفلاح را بنویس و طبق آن عمل کن.» قاضی شگفت‌زده از خواب پرید و صبح زود به دیدار عالمان اصفهان رفت و در مورد کتابی با این عنوان پرس‌وجو کرد. هیچ‌کس خبری از آن نداشت. مدتی بعد که شیخ بهایی از سفر بازگشت، سراغ او رفت تا از او هم سؤال کند. شیخ بهایی با شنیدن نام کتاب شگفت‌زده شد و گفت: «من کتابی در همین سفر نوشته‌ام که درباره دعا‌های رسیده از معصومین^{۱۱} است و نام آن‌را هنوز به هیچ‌کس نگفته‌ام و نسخه‌اش هم هنوز در اختیار کسی نیست، شما این نام را از